

با رب آن آهوی مشکین کجاست بیکت پزمرده مارا بسیمی دریا ماه و خورشید نخل چو ماه نور کند سنگ و گل کشتن یعنی که از کرم دیدم آن طایر همچون جای طوطی سخن نیست که با میوه غم این صفت	و آن سبزی سرور و انزای کجاست یعنی آن جان زتن فتنه بنان یار همه روی را نیز من باز در سن یاد به آن کو خورشید بسین ز سن پیش نهاد سخن زان و ز غم باز سن بشنو ای پیک سخن کجاست بار سن
آنکه بودی وطنش دیده حافظ یاب بر او ش ز غم می بوطن باز سن	
ما سر خوشیم با ده ما در پیاله کن در جام ماه با ده چون شکر کن ای پیر خائفه بخرامات شو بی معونی بگریه چهره خالیش چو شمع	بهرست را نغمه سانی حوا کن بر روی روز سن شرب الکلی کن عشقی بر آرزو تو نه هفتاد سال کن و اهنک در فصل هر از آه ناله کن
گر تو غم رس عشق در آید بصد تو مهرش دو کون خالیش از زلف کن من و دل کجاست قدسی خوشتر است	

از در

از در این خاکه ان چون پرده ما چون پرویز جهان سدر چو معانی سایه دولت فتنه بر سر عالم نسبی در دو جهانش مکان بیکس آگاه	ناله نشین کند بر در آن گلستان نیکه که باز ما کنکره عشق در آن گر کشید مرغ ما بال و پر می جهان رگان وی از معرفت جای وی
عالم علوی بود بویه که من خاتم نامم و صحت زوی قطره شوریده حال خانه تو حیدر کشت بر ورق امس و جان	
دلیر جانان من بر دول و جان از لب جانان من نده شو و جان در تن من جان من بی لب طاعت به این دل جیر انمن دانه شود آست	بر دول و جان من و لبر جانان زنده شود جان من از لب جانان بی لب طاعت مساو در تن من جان دانه و شیدا می مست این لبر آن
ناله و افغان من ز بسوس می مست شاه سخندامن حیرت حافظ فرود حیرت حافظ فرود شاه سخندامن ای آفتاب مین در جمال تو	از بسوس رو سجت ناله و افغان شاه سخندامن حیرت حافظ فرود حیرت حافظ فرود شاه سخندامن مشک سیاه چهره کرد آن حال تو